

سَمَاءُ الدَّيَاخِرَةِ الْخَيْرِ

داستانهایی از:

هزار و یکشب

مجموعه‌ای از داستانهای ایرانی
برای کودکان و نوجوانان

مؤلف: محمود میرزایی دلاویز

سرشناسه : میرزایی دلاویز، محمود، ۱۳۴۵ -
 عنوان قراردادی : الف لبّله و لبّله، فارسی، برگزیده.
 عنوان و نام پدیدآور : داستانهای از هزار و یکشب: مجموعه‌ای از داستانهای ایرانی برای
 کودکان و نوجوانان / مولف محمود میرزایی دلاویز.
 مشخصات نشر : تهران: جواهری، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری : ۱۴۴ ص.
 شابک : 978-964-6574-38-0
 وضعیت فهرست نویسی : فیا.
 یادداشت : کتاب حاضر اقتباسی از داستانهای هزار و یکشب است.
 موضوع : داستان‌های کوتاه فارسی - قرن ۱۴
 رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۹ د ۲ ۴۴۸۶۲۶ ی / PIR ۸۲۲۳
 رده‌بندی دیویی : ۸۳ / ۶۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۸۳۵۳۳

انتشارات جواهری

نشانی: میدان انقلاب، کار کو جنوبی، پست گشتاسب، طبقه اول، پلاک ۶

تلفن: ۶۶۹۱۸۹۰ / فاکس: ۶۶۴۸۰۴۰۹

داستان‌هایی از هزار و یک شب

تألیف: محمود میرزایی دلاویز

ناشر: انتشارات جواهری

نقاشی روی جلد: صندوقی

چاپ: منصور

تیراژ: ۵۰۰ جلد

نوبت چاپ: دهم ۱۴۰۲

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

شابک - ۳۸ - ۶۵۷۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - ۰ - ISBN: 978-964-6574-38

قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان

@pubjavaheri @javaheribook

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۵
حکایت موش و سمور.....	۹
حکایت والی حسام‌الدین.....	۱۱
حکایت دو والی.....	۱۴
حکایت ملک سلیمان و پیشه‌اندوزیر.....	۱۷
حکایت حاتم طایی و خارکن.....	۲۲
حکایت حاتم طایی و ابن‌السلام.....	۲۳
حکایت مرد عابد.....	۲۵
حکایت ابراهیم بن مهدی و ابوسعید بازرگان.....	۲۸
حکایت حسن طناب‌باف و زغن.....	۳۱
حکایت حسن طناب‌باف و سعد و سعدی.....	۳۶
حکایت گربه و کلاغ.....	۴۰
حکایت بازرگان و غذای مسموم.....	۴۲
حکایت علی کوجیا و کوزه‌ی زیتون.....	۴۴
حکایت حاتم طایی و ذوالکراع.....	۴۹
حکایت باز و کبک.....	۵۲
حکایت زین‌الاصنام و نهمین مجسمه.....	۵۴

- ۶۱ حکایت دختر تاجر و شهر سنگی
- ۶۵ حکایت دختر تاجر و دو سگ
- ۶۸ حکایت سلطان و شاهین
- ۷۱ حکایت ملکزاده ونیرنگ وزیر
- ۷۳ حکایت صیاد زیرک
- ۷۶ حکایت دهقان و گاو تنبل
- ۷۸ حکایت سلطان طاووس و گنجشک وزیر
- ۸۱ حکایت علی بابا و چهل دزد
- ۸۸ حکایت علی بابا و خمره های روغن
- ۹۲ حکایت علی بابا و خدمتکار باهوش
- ۹۷ حکایت اعور، مرد بدشانس
- ۱۰۲ حکایت مرد نابینا و مرد بیگانه
- ۱۰۶ حکایت جوان کریم و امیر خالد
- ۱۱۱ حکایت بازرگان و عفريت
- ۱۱۴ حکایت غزال و پیر اول
- ۱۱۸ حکایت سگان و پیر دوم
- ۱۲۱ حکایت قاطر و پیر سوم
- ۱۲۴ حکایت غانم بن ایوب و سه غلام سیاه
- ۱۲۸ حکایت بازرگان و غلام دروغگو
- ۱۳۳ حکایت صندوقچه ای در معبد
- ۱۳۵ حکایت قوت القلوب و نقشه ی زبیده خاتون
- ۱۴۰ حکایت عاقبت خوش

(به نام خالق هستی)

پیش‌گفتار

قصه‌های هزار و یکشب، داستان‌هایی فصیح و شیرین است که به رویت خوانندگان مشتاق می‌رسد. پستی و بلندی‌های روان و فراز و نشیب‌های متنوع در هر داستان و جذابیت موضوع آنها خواننده را بر آن می‌دارد که نه تنها تا پایان هر داستانی که آغاز می‌کند بخواند، بلکه با تمام شدن هر قصه به خواندن حکایتی دیگر تشویق می‌شود.

اگرچه قالب داستان‌ها خیالی است و راوی داستان یعنی همان شهرزاد از جنیان و عفريتان نیک و بد در حکایات خویش استفاده نموده است اما در دنیای امروزه و زندگی روزمره‌ی ما حوادثی نظیر قصه‌های هزار و یکشب که سرشار از پند و اندرز است ممکن است اتفاق بیفتد.

این مجموعه تصاویری عمیق از حال و هوا و محیط زندگی و ارتباطات اجتماعی و فرهنگی زمان‌های بسیار دور از ایران باستان و هندوستان را در ذهن ما مجسم می‌نماید.

استفاده از سوژه‌ها، فضاها، سنتی و قدیمی، خصوصیات است که این کتاب را از دیگر کتاب‌های منتشر شده برای کودکان و

نوجوانان متمایز می‌سازد.

اگرچه در این اثر بزرگ و ماندنی وقایعی اتفاق می‌افتد که در هریک از آنها ممکن است کنیزی، کاسبی، حیوانی، کاتبی و یا عفريتی نقش اول داستان را ایفا نماید، اما در یک نگاه کلی هنرپیشه و اسطوره‌ی اصلی داستان‌ها همان شهرزاد دختر وزیر وقت در زمان سلطنت شهرباز بود که توانست با تدبیر زیرکانه و زبان ادیبانه‌ای که داشت بر دل تیره‌ی شهرباز چیره گردد و او را از کشتن هزار و یک دختر مُلک بازدارد و بجای نفرت و بداندیشی در روح و روانش بذر نیک‌پنداری و خوش‌رفتاری را بپاشد. که در این مقدمه اشاره‌ای مختصر به آن می‌گردد؛

شهرباز والی و صاحب تخت بود
شهرزاد دخت وزیر وقت بود
چون رسید آتشب به نزد پادشاه
قد بلند و چهره‌اش چون قرص ماه
پس شروع به گریه کرد در نزد او
شهرباز گفتا دلیلش را بگو

از همین‌جا اعتماد به نفس و دلیری راوی داستان که خودش را در ورطه‌ی هلاکت می‌بیند پدیدار می‌گردد چون می‌داند پس از یکشب همسری پادشاه کشته خواهد شد. پس نقشه می‌کشد در برخورد اول با مُلک خودش را گریان نشان دهد تا ملک شهرباز از او دلیلش را جویا گردد. پس می‌گوید: ملک جوان خواهری دارم به نام دنیا زاد که از تو

خواهش دارم اجازه دهی این شب آخر در نزد من باشد تا با او وداع کنم. و این نقشه‌ای بود که با خواهرش مشترکاً کشیده بودند که چون ملک جوان اجازه دخول داد تو از من بخواه قصه‌ای بگویم.

پس ملک اجازه داد و خواهر شهرزاد، یعنی دنیازاد بر جمع آنان اضافه گشت. آن دو خواهر لحظه‌ای به هم نگریستند و گریستند و سپس دنیازاد از شهرزاد خواست تا قصه‌ای بگوید. پس شهرزاد چون حال و هوای ملک را می‌دانست اولین قصه‌اش را چنان آغاز کرد و توصیف نمود که تا سه شب آن قصه بطول انجامید و هر شب ملک جوان برای شنیدن ادامه قصه تا شبی دیگر ثانیه‌شماری می‌کرد.

تا هزار و یکشب این جریان ماند

شهرزاد هر شب برایش قصه خواند

قصه از عفریت و جن و از پری

قصه از معشوق و عشق و دلبری

قصه از پستی و بلندی جهان

قصه از معشوق و عشق و آسمان

در این مدت شهرزاد سه پسر از ملک جوان داشت. چون شب هزارویکم به پایان رسید. شهرزاد فرزندانش را صدا زد و گفت: ای ملک جوانبخت به حق این سه فرزند از خون من بگذر که هزار و یکشب همنشین و مونس تو بودم و در غم و شادی این ملک با تو شریک گشتم. ملک جوان گفت: ای همسر من تو با دانایی و ذکاوت فکر مریض و بیمارگونه‌ام را درمان نمودی و صفات نیکو را در نهادم بارور کردی.

آنگاه وزیرش را صدا زد و به او خلعت و نعمت فراوان عطا کرد و گفت: خدای مهربان بر تو بخشاید که دختری با فضیلت به همسری من درآوردی و باعث منع من از کشتن دختران مردم شدی.

می‌بینید شهرزاد از طریق بیان افسانه‌های زیبا و با اتکا به ایمان و امید آنچنان برای ملک جوان قصه می‌خواند که او را در واقعی بودن آنچه را که می‌شنید به تردید نمی‌انداخت و بطور جدی ذهن و احساسات او را با وقایع پیش آمده در هر داستان درهم می‌آمیخت و آرام آرام روح و جسم ملک جوان را به تسخیر خویش در آورد و خصومت دیرینه‌ی او را نسبت به زنان که از خیانت همسرش در وجود او نشأت گرفته بود برطرف می‌سازد.

این کتاب به زبان‌های گوناگون فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسوی ترجمه شده است و در هر کشور به استقبال زیاد مردم و خوانندگان روبه‌رو گردیده و به مذاق بسیاری خوش آمده است.

اینجانب در این کتاب سعی نمودم ضمن رعایت چهارچوب و پیرنگ اصلی هر داستان آنها را به زبانی ساده‌تر برای کودکان و نوجوانان عزیز تحریر نمایم که انشا... مورد قبول خوانندگان گرامی واقع گردد و به مصداق این کلام که ذات بی‌عیب خداست، اگر چنانچه کاستی و ضعفی در کتاب دیدند بر من ببخشایند.

محمود میرزایی دلاویز